

خشونت

یوله گویکوئچه نا^۱



ترجمه‌ی مهدی مازرونی



^۱ یوله گویکوئچه نا *Jule Goikoetxea* استاد دانشگاه در باسک، نویسنده، و کنشگر

واژه‌ی خشونت وارد عرف شده تا در خدمت منافع کاپیتالیسم، نژادپرستی، و مردسالاری باشد.

خشونت چیست؟ از گرسنگی جان دادن زمانی که غذا موجود است. از بیماری جان دادن زمانی که دارو و درمانش موجود است. وقتی زمین منابع دارد، اما چیزی از آن سهم تو نمی‌شود. هنگامی که نمایندگی سیاسی مرسوم است اما تو سهمی در آن نداری. هنگامی که دهان باشد و ندایی از آن نیاید.

تقلیل مفهوم خشونت به خشونت فیزیکی و مستقیم انکار این نکته است که انسانیت را موجوداتی نشانه‌پرداز برمی‌سازند. گاهی می‌توانیم برای ابراز محبت ضربه‌ای به آرامی به پشت یکدیگر حواله کنیم. این مصداق خشونت نیست. در عوض، اگر آنها که رنگ پوست، جنسیت، طبقه‌ی اقتصادی، یا ملیت متفاوت دارند هیچ کجا نمایندگی نشوند، و کسی حرف ایشان را گوش نپردازد و نخواند، و از این‌رو بیرون تاریخ ایستاده باشند، که به نوبه‌ی خود باعث تولید رعیت سیاسی می‌شود؛ آن زمان خشونت اعمال شده است.

خشونت عنصری نیست که قائم‌به‌ذات در هوا معلق بماند، یا الاهی‌ای شریر که در ردای دیوی در ضربتی، یا که دیوارنوشته‌ای، یا که شلیکی و سنگری پنهان شود.

خشونت حقیقتی نشانه‌شناختی و پیچیده است. و نشانه‌شناسی، ای دوست، در ید انحصار هیچ بنی بشری نیست؛ نه معلمان اخلاق لیبرال-مسیحی که صدای اعتراض‌شان بلند می‌شود هر زمان که فقرا بززند و شلیک کنند؛ و نه حتاً مردان ثروتمند سفیدپوست. بیایید قدم به قدم لایه‌های این بن‌مایه را بشکافیم. قدم اول ابعاد اجتماعی، فلسفی، و علمی آن.

اگر فرد سیاه (یا زن) باشید می‌توانید در مورد افراد سیاه (یا زنان) لطیفه‌ای تعریف کنید که افراد سیاه (یا زنان) آن را خشونت‌بار نمی‌یابند، مگر اینکه فرد سفیدپوست (یا مردی) آن لطیفه را بازگو کند. و این نکته‌ایست که معلمان اخلاق لیبرال، چه راست و چه چپ، و انواع دیگر گونه‌های متعصب، نمی‌توانند تحمل کنند. اینکه امری واحد بسته به شرایط معانی متفاوتی داشته باشد. به‌راستی چرا با این قضیه مشکل دارند؟

نخست، از آن‌رو که این خلاف‌اندیشی غرض‌ورزی تمامی افراد، جهان، ارزش‌ها، و تئوری‌ها را عیان می‌کند. دوم، از آن‌رو که مدعیات عام‌گرا **universalist** را میان امور اختصاصی سرشکن می‌کند، و قطعیت خودشیفته و مطلق‌گرای اخلاقیات لیبرال را به ورطه‌ی نسبی‌گرایی می‌کشاند، و به گوشه‌ای می‌نهد تفکرات قصار و خودپرستانه آنها را که تنها راه تعقل‌شان از طریق فرمان‌هاییست که به هر آنچه زیر آسمان کبود باشد ساری و جاری‌اند. این‌که می‌گوییم «**A** با **A** برابر نیست» به چه معناست؟ یعنی

که بنیادهای اپیستمولوژی اروپامحور و روشنگرانه نیاز دارند به ورطه‌ی سیاست کشانده شوند، و بر اساس اصول یکسانی و عدم تناقض، « $A=A$ و $(A \wedge \neg A)$ » غلط محسوب می‌شوند، یا به عبارت دیگر، از درون منطق ریاضی نمی‌توان منطق سیاسی را درک کرد، و سیاست نه‌تنها مجموعه‌ای از حرکات استراتژیک، بلکه نوعی علم است.

ده فرمان، فی‌المثل فرمان «قتل نکن و خشونت نورز»، خود مصادیق خشونت می‌شوند هنگامی که از زبان افرادی عنوان شود که برای ادامه‌ی بقا نیازی به خشونت ندارند. البته که تمام خشونت‌پرهیزان یکسان نمی‌اندیشند و خود این فرمان به لحاظ اخلاقی گزینه‌ای کاملاً موجه است، اما اخلاقیات لیبرال-مسیحی که «خیر مطلق» را به‌عنوان غایت در نظر دارد هیچ وجه اشتراکی با اخلاقیات سیاسی ندارد که غایت مورد نظرش شأن سیاسی است. اولی بر پایه‌ی کلیات عام و بی‌طرفانه بنا شده و هدفش رسیدن به بهشت برین است و پادشاهی خیر، و دومی امری خاص و در-لحظه است که هدفش برقراری دولت و عاقبت-به-خیری افراد و جامعه است.

در زمان خواندن این مقاله، گروهی عکس‌های گانندی را در شبکه‌های اجتماعی به من نشان می‌دهند، و می‌گویند که گانندی یک مبارز بود و همزمان با خشونت مخالف. اینها دوباره فراموش‌شان شده که گانندی چه خشونت‌هایی علیه زنان مرتکب می‌شده

(ای وای!). تفکر همیشه حق-به-جانب می‌پندارد که خشونت را همواره دیگران اعمال می‌کنند، تا آنجا که حتا تاریخ را هم برای اثبات تئوری‌هاشان پاک می‌کنند. تاریخ، داده‌ها و تحقیقات اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی^۱ نشان می‌دهد که اگر آن‌هایی که اجحاف، تبعیض، و ظلم دیده‌اند در واکنش به اینها به خشونت دست یازند، باقی خلاق تازه ندای آنها را خواهد شنید. و حالا جماعت عکس رزا پارک را نشانم می‌دهند. فراموش‌شان شده که پیش از رزا پارک ما کلودت کالوین را داشتیم، که از تاریخ حذف شد چون شمایل یک زن سربراه را منعکس نمی‌کرد. و زن سربراه، همچون سیاه سربراه و فقیر سربراه، مطیع است و خشونت نمی‌کند. الهی آمین!

بیاید وارد بُعد آنتروپولوژیک مسئله شویم. تبدیل یک پستاندار به موجودی مطیع نیاز به فرآیند اهلی کردن دارد، و تمامی اهلی کردن‌ها در خود فرآیند سلطه را مستتر دارند، که کمابیش با خود خشونت می‌آورد. می‌دانید کجا می‌توان خوش‌قلبانی یافت که هرگز خشونت نورزیده‌اند و یا انسان‌های شیرین و خشونت‌ورز که جایشان در قعر دوزخ است؟ تنها در فیلم‌ها.

بیاید بُعد تاریخی را بررسییم. می‌گویند «خشونت ما را به جایی رهنمون نمی‌شود». به‌غیر از انقلابات، برده‌داری، استعمار، مبارزه با استعمار، حقوق فردی، جنگ‌های استقلال، فنودالیسم، حق رأی برای همگان، کاپیتالیسم، مردسالاری، نظام‌مندی،

شهروندی، انقلاب صنعتی، کانال‌کشی و قنات، شکار، کشاورزی، ماهیگیری، و تمدن. بله، به ناکجا.

و از آنجا که خشونت ما را به ناکجا رهنمون می‌شود، می‌پندارید تنها با دست به دعا شدن از قوانین الهی به قوانین مدرن رسیدیم، و از ۱۶ ساعت کار روزانه به ۸ ساعت، و از عدم رأی به حق رأی همگانی، و از بی‌سوادی به سوادآموزی اجباری؟ لابد نازیسم را با تعامل و گفت‌وگو شکست دادیم و یکتاپرستی مسیحی از طریق منچ بازی کردن رواج یافته.

می‌دانید آموزش همگانی، فرآیند دموکراسی‌سازی، ظهور شهروندی سیاسی، حق ابراز عقیده و نمایندگی چگونه به دست آمده؟ لابد از طریق خواندن مزامیر. همان خواندن مزامیر با گروه‌گر که حق پوشیدن دامن‌های کوتاه پُرچین و سهم‌الارث گرفتن زن‌ها هم از آن ناشی شده.

بُعد نهایی: واقعیت. همه می‌دانیم که ما زن یا مرد متولد نمی‌شویم؛ سیاه، کاتولیک، و اگرچه شاید غریب به نظر برسد بریتانیایی و امریکایی نیز متولد نمی‌شویم. ما با اینها متولد نمی‌شویم، می‌سازندمان. می‌دانید زنان، سیاهان، کارگران، و فقرا از چه طریق ساخته می‌شوند؟ از طریق اعمال خشونت.

خسونت ما را به بهشت تک-بُعدی خیر و نیکی رهنمون نخواهد شد. این قدر

مسلم است.

ولی که گفته ما اصلاً تمایلی داریم بدان‌جا برویم؟

پیوند با منبع اصلی:

Jule Goikoetxea – Violence

<https://www.jacobinmag.com/2020/06/rioting-george-floyd-liberals-black-lives-matter>